

یک کمدی ایرانی (به نقل از خبرنگار ایرانی ما)

روزنامه تایمز، ۱۱ ژانویه ۱۹۰۹

تهران، ۲۷ نوامبر

بازدیدکنندگان از بازارهای تهران به سختی توانسته‌اند منظره‌ی عجیب ولی جذاب مهرسازان سخت کوشی را فراموش کنند که با استفاده از ماشین‌های کوچک و ابتدایی فرشان، خارج از دروازه‌های مسجد شاه در مرکز شهر، کار می‌کنند. در ایران مردم نام خود را امضا نمی‌کنند، بلکه به جای این کار مهرشان را بر روی سند می‌زنند بنابراین مشکلات پایان‌ناپذیری در مورد اسناد جعلی و ادعاهای نادرست وجود دارد. دیداری از دادگاه قضایی در تهران که اکنون مشیرالدوله رئیس آن است باعث می‌شود که فرد بتواند به حقیقت این گفته پی ببرد. مهرها بدون شک با سفارش افرادی ساخته می‌شوند که بتوانند هزینه آن‌ها را تقبل کنند؛ ولی مهرهایی نیز در کارگاه‌های مهرسازی برای واگذاری به افراد ساخته می‌شود که با نام‌های مورد نیاز افراد جور می‌آید.

در هفته‌های آغازین اکتبر گذشته شایعه بود که جاسوسان باغ شاه در دروازه‌های مسجد شاه بسیار مشغول خریدن مهرهای ارزان و کرایه کردن انواع آن‌ها هستند. گزارشات مبنی بر این است که حدود دوهزار مهر در عرض یک روز تهیه شدند. اگر این واقعه با جستجو برای بهترین پارچه پیراهنی منچستری - که جوهر نمی‌توانست جذب آن شود - دنبال نشده بود تقریباً کسی متوجه آن نمی‌شد. به طور کلی پارچه‌فروشان تهران از حامیان مشروطه هستند. سه تکه پارچه، هر کدام به طول ۴۰ یارد از یک پارچه‌فروشی خریداری شد و یک‌بار به باغ شاه برده شدند. هزاران مهر کرایه شده و ۱۲۰ یارد پارچه پیراهنی که به منظور نوشتن خریداری شده بود، این ظن را به وجود می‌آورد که در چادر سلطنتی برنامه‌ای جدید در حال طرح‌ریزی است. برنامه‌ریزان این امر خطیر جدید کلنل لیاخوف و ام. چاپوهال نبوده، بلکه امیربهادر و شیخ فضل‌الله بودند؛ به این ترتیب طبیعت بچه‌گانه و پست خود را افشا می‌کرد.

خدمات تلگراف در ایران از زمان منحل شدن مجلس شوریخت تحت سانسور قرار گرفته و اکنون با شدت بیشتری تحت کنترل می‌باشد. مخبرالدوله در سمت جدید خود به عنوان وزیر تلگراف - سمتی که بعد از سقوط مجلس شکل گرفت - از اداره و سازمان خویش مکرراً بازدید کرد و بر روی نام تمامی کارمندان شوربختی که رویه‌ی لیبرالی داشتند، خط قرمز کشید و به جایگزین‌های محافظه‌کار آن‌ها دستورات شدیدی صادر کرد تا مبادا تلگرامی بدون سانسور بتواند عبور کند. علیرغم تمامی این پیش‌گیری‌ها به زودی به ما گزارش شد که پیام‌های سیم‌ها دست‌کاری می‌شدند و از همه استان‌ها این پیام مشترک مخابره می‌شد: «مشروطه نمی‌خواهیم؛ ما دین نبی خواهیم». آواز هماهنگ و یک صدایی که از گروهی از اراذل و اوباش مزدور در طول کودتایی بی‌ثمر سال پیش، به گوش می‌رسید.

و این چنین بود مقدمه سازی برای کم‌دی خنده‌دار ۷ نوامبر در باغ شاه که مجریان اصلی آن روزی دوبار از ابتدای ماه لباس تمرین نظامی می‌پوشیدند. سه خیمه بزرگ برای مراسم قیرآلود شدند. خیمه مرکزی و بزرگترین آن‌ها برای استفاده اعلیحضرت و وزیر، مشیرالسلطان بود، خیمه‌ای که در سمت راست بود برای حاجب‌الدوله، جلاد اصلی شاه و خیمه سمت چپ برای امیربهدار یا همان‌طور که به صورت رسمی نامیده شده است فرمانده کل ارتش شکست‌ناپذیر ایران که این مسئله نوعی لاف‌زنی در چادر سلطنتی به حساب می‌آمد. خلاصه‌ای از آن کم‌دی به یادماندنی - اگر حافظه می‌توانست در برابر چنین نمایش خنده‌آور بی‌شرمانه یاری کند - در ۸ نوامبر به شما تلگراف شد. سه ملافه بزرگ از پارچه‌های پیراهنی به نمایش گذاشته شوند. منشیان شیخ فضل‌الله شگفتی ساز شده بودند. کل دایرة‌المعارف عرب زیر و رو شده بود تا در آن عباراتی یافته شوند که از شاه درخواست کند مسیر شهاب مشروطه را به سمت سرزمین برتری‌ها و کافران منحرف کند. در حقیقت بر فراز این سرزمین پربرکت با ایمان بود که خورشید پادشاهی او می‌درخشید که حتی یک اشعه از درخشش آن بر روی منزلگاه پیروان بابی، کافران و بت‌پرستان نیفتاد. مشروطه برابری را از قانون برتر می‌شمرد؛ ولی دینداری شیخ و عظمت شاهنشاهی هیچ نقطه مشترکی نداشتند.

سپس حرکتی به سمت خیمه شاه صورت گرفت و شیخ و دو ملای نامدار دیگر هیچ فرصتی را در تأکید بر دیدگاه‌های خود فروگذار نبودند. چنین برابری منفوری هرگز قابل تحمل نبود؛ به زودی اعلیحضرت لب به سخن گشود و همراه با لرزش ریش‌های دراز شیخ حکم نهایی اعلان شد؛ - «آرزوی ملت محبوبم محقق می‌شود. این جا نقطه پایانی برای مشروطه منفور است».

میهمانی شام در عصر و در وزارت خارجه برگزار شد. هیچ شکی وجود نداشت که چنین میهمانی برای این بود تا مردم نادان و ناآگاه در بازار این چنین تصور کنند که هیأت‌های سیاسی در یک میهمانی حضور یافته‌اند تا قربانی شدن مشروطه را جشن بگیرند. این اقدام در حقیقت تکمیل‌کننده یک کم‌دی مضحک بود که توسط افراد هوشمندتر طراحی شده بود اتفاقی که قبل از صرف شام رخ داد ارزش گفتن را دارد. لامپ‌های برق ناگهان خاموش شدند و سالن میهمانی در تاریکی فرو رفت. «نور؛ لطفاً برق‌ها را روشن کنید؛ شام دارد سرد می‌شود». این پیامی بود که به صورت تلفنی به تأسیسات فرستاده شد. ولی افسوس از این که کارگران دست به اعتصاب زده بودند و خواستار هزار تومان بودند تا این که لامپ را روشن کنند. به هر قیمتی که بود میهمانی باید برگزار می‌شد و قربانی کردن مشروطه جشن گرفته می‌شد. لامپ‌های نفتی با عجله فراهم شدند. اعلیحضرت مشیرالسلطان در حالی که یک ردا و کمر بند از دوران قاجار به تن داشت و دستش را به دست همسر وزیر هلند داده بود، موسیقی «زننده باد شاهنشاه» را به صدا در آورد و به این ترتیب میهمانی آغاز شد.